

هویت ایرانی

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مسئله‌ی هویت‌های قومی و برخورد ملیت‌ها را در آسیای میانه و غربی به میان آورده است و موقعیت تاریخی ایران را به عنوان منطقه‌ی حایل میان دو ابرقدرت برهم زده است. از آنجا که ضرورت‌های ژئوپولیتیک از عوامل یکپارچگی ایران بود، از میان رفتن آن خطر بزرگی برای حفظ تمامیت ارضی ایران است. سیاست‌گران ترکیه این باور را تبلیغ میکنند که «ایران» خلاصی و اعراب در آرزوی نابودی ایرانند و برخی از آنان همچون خاندان سعودی و شیوخ خلیج فارس بقا و سربلندی خود را در تجزیه و نابودی ایران و عراق می‌بینند. ابرقدرت سیاسی آمریکا و قدرتهای بزرگ غربی نیز اگر ایران یکپارچه را منحل منافع خود ببینند و یا به هر دلیلی بخواهند از ایران دشمنی در برابر خود بیارینند، آنان نیز خواهان تجزیه‌ی ایران خواهند بود. اسرائیل نیز، که تا چند سال پیش، ایران مقتدر را، به سبب ضرورت‌های ژئوپولیتیک، به سود منافع ملی خود میدانست امروز در اندیشه‌ی پراکندگی ایران است.

رتال جامع علوم انسانی

پس بی‌سبب نیست که در چند سال گذشته روشنفکران ایرانی به بحث و گفتگو در هویت ملی و قومی ایرانی و عناصر تشکیل دهنده‌ی آن نشسته‌اند^۱ در این میان برخی چنان از هویت ملی چند هزار ساله سخن میگویند که گویی از ابتدای آفرینش و یا از آغاز فرمانروائی ایرج (نخستین پادشاه افسانه‌ای که تأسیس کشور ایران در داستانهای اساطیری بدو منسوب است) تا به امروز همه‌ی مردم این سرزمین از هر قوم و قبیله و طایفه‌ای آگاهی کامل به هویت ملی، در معنای امروزی کلام داشته‌اند، و گروهی دیگر چنان به راه تفریط می‌روند که حتی مفهوم تاریخی «ایران» را انکار

میکنند و آنرا قیائی میدانند که استعمار غرب در دو سده‌ی اخیر برای تجزیه‌ی ملل اسلامی ابداع و بر تن آنان پوشانده است.^۲ بحران هویت ملی و آراء تند و تیز درباره‌ی آن و پیچیدگی مفهوم هویت ملی ضرورت بررسی و برخورد عقاید و آراء در این زمینه را آشکار میکند. در این نوشته ابتدا مفهوم هویت ملی و قومی و سپس تحول تاریخی «هویت ایرانی» را به اختصار بررسی میکنیم.

مفهوم هویت ملی و هویت قومی

هویت به معنی هستی و وجود است، چیزی که وسیله‌ی شناسایی فرد باشد، یعنی مجموعه‌ی خصائل فردی و خصوصیات رفتاری که از روی آن فرد به عنوان عضو یک گروه اجتماعی شناخته شود و از دیگران متمایز گردد. هویت ملی و قومی از انواع هویت جمعی است و به معنای احساس همبستگی با اجتماع بزرگ ملی و قومی و آگاهی از آن و احساس وفاداری به آن و فداکاری در راه آنست. هویت ملی و قومی مانند هویت فردی، در کشاکش تصور ما از دیگران شکل میگیرد؛ ایران در برابر انیران، یونان در برابر بربرها، ایران در برابر توران و روم، عجم در برابر عرب، و ترک در برابر تاجیک. بنابراین خود آگاهی از «هستی ما» یا آگاهی از «هستی دیگران» همراه است. «ما» و «بیگانگان» دو زوی یک سکه اند و یکی بدون دیگری بی معنا است.

«هویت ملی» به عنوان یک پدیده‌ی سیاسی و اجتماعی نوزاد عصر جدید است که ابتدا در اروپا پیدا شد و آنگاه از اواخر قرن نوزدهم به مشرق زمین و سرزمینهای دیگر راه یافت. اما «هویت ملی» به عنوان یک مفهوم علمی، از ساخته‌های تازه‌ی، علوم اجتماعی است، که از نیمه‌ی دوم قرن کنونی، بجای مفهوم «خلق و خوی ملی» (کاراکتر ملی)، که از مفاهیم عصر تفکر رمانتیک بود، در حال وואج گرفتن است.

هویت ملی هنگامی پدید آمد که «ملت» به معنای امروزی آن شکل گرفت. در

زبانهای اروپائی واژه‌ی ملت (nation) از واژه‌ی لاتینی natio مشتق شده است که

دلالت دارد بر مردمانی که از راه ولادت با یکدیگر نسبت دارند و از یک قوم و قبیله اند. اما در جریان شکل گیری دولتهای ملی در عصر جدید گاهی سیر حوادث تاریخی مردمانی را که از اقوام گوناگون بوده اند باهم گرد آورده و تشکیل یک ملت داده است و یا ملت‌هایی پدید آمده اند که آمیخته از اقوام و طوایف همگوتند، گاهی همزبانند و گاهی ناهمزبان و گاهی همدینند و گاهی ناهمدین و تازه آنان که همخوتند و یا همزبان گاهی در سرزمین به هم پیوسته زندگی می کنند و زمانی در جاهای پراکنده و آنان که پراکنده اند گاهی خود را از یک ملت می دانند و گاهی به چند

برخی چنان از
هویت ملی
چند هزار ساله
سخن میگویند
که گویی از
ابتدای آفرینش
تا به امروز
همه‌ی مردم این
سرزمین
آگاهی کامل به
هویت ملی، در
معنای امروزی
کلام داشته اند.

ملت تعلق دارند. این دشواری و ابهام در تعریف ملت سبب پیچیدگی تعریف هويت ملي، مليت، ملي گرايي، آگاهي ملي، خصائل ملي، اراده ي ملي، و حاکميت ملي است که جملگي از مفهوم ملت نشأت گرفته اند.

در علوم اجتماعي و انساني نظر غالب آنست که «ملت» عوامل و عناصر اصلي ملت و مليت زبان مشترک، دين مشترک، و سرزمين مشترک است بدون آنکه هیچکدام از عوامل سه گانه به تنهائي شاخص ملت و مليت باشد. برخي از رشته ها مثل علوم سياسي ملت را از مفاهيم اساسي نميدانند و به جای آن مفاهيمي چون دولت و اقتدار سياسي و جامعه ي مدني ابه کار مي برند. در جغرافيا سرزمين مشترک را عامل اصلي پيوندهاي ملي ميدانند و در فلسفه وحدت فرهنگي و تاريخ

مشترک را. در اين ميان انسان شناسان و جامعه شناسان و روانشناسان اجتماعي بيشتر به مفهوم «هويت ما» و «احساسات مشترک» و «آگاهي جمعي» توجه دارند که شالوده ي هويت ملي و قومي به شمار مي آيد.

نخستين عامل در پيدايش واحدهاي فراقومي تأسیس نهاد سياسي امپراطوري بود. امپراطوريبهائي عهد باستان هخامنشي و معبري و رومي از اجتماع اقوام و طوايف گوناگون با مذاهب و زبانها و رسوم متفاوت تشکيل مي شدند و تک واحد سياسي و نظامي و اقتصادي را با هويت سياسي مشترک تشکيل ميدادند. اين امپراطوري ها حاصل پيروزيبهائي نظامي يک قوم بر اقوام ديگر بود که غالباً يکي از دودمانهائي قوم پيروز آن را رهبري ميکرد.

دومين عامل در پيدايش واحدهاي اجتماعي بزرگ فراقومي اديان جهاني بودند، به خصوص مسيحييت و اسلام، که از يک قوم و قبيله به اقوام و قبائل ديگر سرايت کردند و واحدهاي بزرگ ديني را پديد آوردند و عامل هويت جمعي تازه اي شدند.

سومين عامل، زبان و ادبيات مشترک ميان اقوام و طوايف مختلف بود که حامل فرهنگ مشترک مي شد. زبان عربي در کشورهاي اسلامي عوامل زباني و فرهنگي را درهم مي آميخت و اقوام گوناگون را بهم پيوند ميداد. پس بسياري از انديشمندان ايراني که به زبان عربي آثار علمي خود را مي نوشتند، مانند ابن سينا و بيهقي و فارابي، خود را در قلمرو فرهنگ اسلامي مي ديدند و هستي خود را بدينگونه شناسايي

ميکردند. اما در کنار آن به عرب نبودن و ترک و تاتار نبودن و ايراني بودن خويش نيز آگاهي داشتند. زبان لاتين و دين مسيح نيز که در قرون وسطی زبان و دين مشترک همه ي اروپائيان بود، واحدهاي محلي را، که اقوام گوناگون با زبانها و لهجه هاي متفاوت بودند، به هم پيوند ميداد و هويت جمعي ديني و زباني و فرهنگي واحدی بنام جهان مسيحيت اروپائي به آنان اهداء مي کرد.^۲ گذشته از اديان جهاني و امپراطوريبهائي و زبان و ادبيات فراگير عوامل ديگري نيز در جريان رشد

گروهي ديگر
چنان به راه
تفريط ميروند
که حتی مفهوم
تاريخي «ايران»
را انکار ميکنند
و آنرا قبائلي
ميدانند که
استعمار غرب
براي تجزيه ي
ملل اسلامي
ابداع و برتن
آنان پوشانده
است.

اقتصادی و اجتماعی و به خصوص با پیدایش و تکامل شهرها سبب رشد هویت‌های جمعی تازه‌ای شد. از آن جمله اند اصناف شهری، دار و دسته‌های جوانان، درویش و فرق صوفیه، فرق مذهبی و محلات شهری. تحول عمده در شهرها آن بود که عضویت در این گروهها افرادی را که متعلق به طوایف گوناگون بودند در یک واحد جمعی تازه گرد می‌آورد و هویت جمعی تازه‌ای به آنان میداد.

نخستین گام بزرگ در راه پیدایش ملت در اروپا تحول از همبستگی خونی به همبستگی فراطبیفه‌ای در اجتماعات شهری قرون وسطائی بود. از همین جا بود که شهروندی و حقوق و تکالیف آن پدید آمد و هسته‌ی اصلی جامعه‌ی مدنی و ملت در معنای تازه‌ی آن شد. حضور اصناف خود فرمان و نوعی مردمسالاری در شهرهای قرون وسطائی اروپا به این‌طور مدد رساند. اما هنوز وفاداری مردم یا به لردها و شاهان فئودال بود و یا به اجتماعات نیمه خودفرمان شهری. وفاداری به کشور و یا ملت در کار نبود. با تشکیل دولت ملی بود که ملت به معنای امروزی آن وارد صحنه‌ی تاریخ شد. تشکیل دولتهای ملی در اروپا به چهار تحول دیگر نیازمند بود. جایگزینی کلیساهای محلی به جای کلیسای مشترک قرون وسطائی؛ جایگزینی و رشد زبان و ادب محلی به جای زبان و ادب لاتین؛ رشد سرمایه‌داری و ایجاد بازارهای ملی و بین‌المللی و پیدایش طبقه‌ی جدید بورژوا که با تسلط بر بازارهای ملی، ملت را متعلق به خود میدانست و نه به شاه و یا به

عکس از محمد باقریان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رسال جامع علوم انسانی



کلیسا، و ایجاد دولت ملی و ارتش ملی. آنچه موجب شد تا این تحولات دولت و ملت را وارد صحنه‌ی تاریخ کند و آن را به همه جا بپراکنند دو انقلاب بزرگ در انگلستان و فرانسه بود. انقلابهای انگلستان در قرن ۱۷ برای نخستین بار عوامل ناشی از زبان مشترک، کلیسای مشترک، اقتصاد مشترک و حکومت واحد در سرزمین واحد را به هم پیوند داد و از مجموعه‌ی این عناصر واحد اجتماعی بزرگ بنام ملت پدید آورد. اما حادثه‌ی بزرگ انقلاب فرانسه بود که نظام پادشاهی را فروپاشید و ایده‌ی آزادی، برابری، و برادری برای همه‌ی شهروندان را به ارمغان آورد و وفاداری به سلطنت و کلیسا را به وفاداری به دولت ملی و ملت و کشور سوق داد و آنرا ابتدا در اروپا و آنگاه در سراسر جهان پراکند. پس پیدایش ملت و احساس ملی و هویت ملی همگام با رشد لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی و فکری بود. جامعه‌ی مدنی و حقوق بشر، آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات و دین و

تضمین حقوق انسانی از راه قانون اساسی و قدرت پارلمانی و آراء عمومی و گسترش حقوق فردی به حقوق جمعی یعنی به ملت و به جامعه‌ی مدنی، اساس مفهوم تازه‌ی ملت بود. ملت در معنای اجتماعی «شهروندان» (citizens) با حقوق و تکالیف معین و حق حاکمیت مردم و نه به معنای اتباع و رعایای پادشاه و سران کلیسا.

**با انقلاب
مشروطه و
تأسیس نوعی
دولت ملی، در
معنای امروزی
آن، ایرانیت
احیاء شده در
عصر صفوی
به صورت
هویت ملی در
عصر جدید
ظاهر میشود.**

رشد شهرها و صنایع و پیدایش واحدهای بزرگ ملی بافت جوامع انسانی را دگرگون کرد و وفاداری و هویت جمعی را از سلسله‌های پادشاهی و لردهای فئودال و کلیسا و گروههای صنفی و اجتماعات محلی به سوی واحد بزرگتری به نام ملت هدایت کرد. احساس وطن پرستی، که غالباً به معنای عشق به سرزمین آباء و اجدادی همچون ده، محله و شهر بود، در این دوران معطوف به ملت شد. پیدایش ملت و هویت ملی سبب پیدایش گرایش ملی شد که به صور گوناگون متجلی گردید. مثلاً در سال های ۱۸۱۵ تا ۱۸۷۱ در آلمان و ایتالیا به صورت نیروی یکپارچه ملی نمودار شد؛ در سال های ۱۸۷۱ تا ۱۹۰۰، در امپراطوری های عثمانی و اطریش - مجارستان، به صورت نیروی از هم پاشنده ی آن امپراطوری ها عمل کرد؛ در سال های ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۸ به صورت نیروی مهاجم و جنگ آور میان دولت هایی که

سودای سلطه ی امپریالیستی بر جهان داشتند سربر آورد؛ در سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۹ انگیزه ی نازیسم و فاشیسم در آلمان و ایتالیا شد؛ در سال های بعد از جنگ دوم جهانی به شکل نهضت های رهایی بخش ملی در کشورهای آسیایی و آفریقایی ظاهر گردید؛ و در دهه ی پایانی قرن ۲۰ و در آستانه ی سال ۲۰۰۰ انگیزه ی ملت گرایی اقوام گوناگون در اروپا (بریتانیای کبیر، چکسلواکی سابق، یوگسلاوی سابق) و در اتحاد جماهیر شوروی سابق و آفریقا و خاورمیانه شده است. بدینگونه ملت گرایی و پایبندی به هویت ملی و قومی و فرهنگی نه بالنفسه بد است و نه

خوب، بلکه پدیده‌ایست که چهره‌های گوناگون دارد؛ می‌تواند نیروی فته‌انگیز و مخرب و ارتجاعی باشد و یا نیرویی باشد برای تفاهم و یگانگی ملی و احیای موارث شایسته‌ی فرهنگی و استقرار آزادی و استقلال و دموکراسی و یا برای تأسیس واحدهای بزرگ ملی بکار گرفته شود.

تا نیمه‌ی قرن حاضر مفهوم خلق و خوی ملی (کاراکتر ملی) برای تصویر سنجایی ملل و هویت ملی آنان بکار می‌رفت. خلق و خوی ملی مجموعه‌ی یکپارچه‌ای از منافع ملی، سنن ملی و آرزوها و آرمانها ملی در نظر می‌آمد که به سبب اهمیت خاص در زندگی ملت‌ها تصور از هر ملت را (هم در ذهن افراد آن ملت و هم در ذهن ملل دیگر) شکل می‌دهد. اما در اینکه چیزی بنام خلق و خوی ملی وجود دارد یا نه میان متفکران اجتماعی اختلاف نظر است. متفکران عصر رومانتیک بر این باور بودند که هر ملت دارای خلق و خوی مشخصی است که می‌توان آنرا در تاریخ آن ملت یافت. این نظریه در قرنهای ۱۸ و ۱۹ و اوایل قرن کنونی هواداران زیادی میان مورخان و ادبا و فلاسفه‌ی اجتماعی داشت. اما از نیمه‌ی قرن کنونی انتقادات تندی بر این نظریه وارد شد و هواداران آن متهم به نژادپرستی و اشاعه‌ی نقشهای متحجر (stereotype) درباره‌ی ملل و اقوام گوناگون شدند.

اعتقاد به تغییرناپذیری خلق و خوی ملی و آمیختگی آن با باورهای نژادپرستانه سبب شد تا مفهوم هویت ملی جای آنرا بگیرد.^۳

پس در بررسی هویت ملی به چند نکته باید توجه کرد. یکی اینکه مفهوم «هویت ملی» از مفاهیم تازه‌ی علوم اجتماعی است که هنوز جا نیفتاده و پادرواست. چنانکه دانشنامه‌ی ناسیونالیزم، که در سال ۱۹۹۰ منتشر شده و مؤلف آن یکی از صاحب نظران مقوله‌ی ملیت و ملت‌گرایی است، هیچ عنوانی را به «هویت ملی» اختصاص نداده و تنها در چند مورد به طور گذرا به این مفهوم اشاره کرده است.^۵ دو دیگر اینکه از عوامل گوناگون ملیت مانند نژاد، سرزمین، دولت و تابعیت، زبان، سنن مشترک فرهنگی و ریشه‌های تاریخی، آیین و آداب و عادات، هر یک کدام و یا هیچ مجموعه‌ی مشخصی از آنها را نمیتوان به عنوان یک ملاک عام برای تعریف ملت و هویت ملی بکار برد. زیرا در مورد هر قوم یا ملت در هر دوره‌ای مجموعه‌ی ملی از اجزای مختلف اهمیت یافته و سیر حوادث و مشی وقایع تاریخی آن را دگرگون می‌کند.^۶

سه دیگر اینکه، در علوم اجتماعی مرز میان هویت قومی و هویت ملی روشن نیست و غالباً بجای یکدیگر بکار می‌رود. بنابراین جای شگفتی نباید باشد اگر روشنفکران ایرانی نیز هویت ملی و قومی را به جای یکدیگر بکار برند.^۴

چهارم آنکه، در همه‌ی کشورها موضوع هویت ملی از مسائل مورد علاقه‌ی روشنفکران و اهل قلم و سرآمدان سیاسی است و توده‌های مردم و به خصوص روستائیان کمتر به اینگونه مباحث



شیخون بردن تور بر لشکر منوچهر و کشته شدن تور بدست منوچهر. (بحالین شاهنامه)
 داستان امام رضا (ع)، کار بلوکی فر.



کلیکو ۱۳

در بارگاه دارالرشید

تبریز میانی بنام منوچهر

تعلق خاطر دارند. ایرانیان نیز از این قاعده‌ی کلی برکنار نبوده‌اند.

اما کاربرد مفهوم هویت ملی در مورد ایران مشکل دیگری دارد که بدون توجه به آن ممکن است به نتیجه‌گیری‌های نادرست برسیم و آن وجوه تشابه و تمایز میان مفهوم تاریخی «هویت ایرانی» و مفهوم تازه‌ی «هویت ملی ایرانی» است. مفهوم تاریخی هویت ایرانی در نهضت‌های قومی و سیاسی و دینی آن، که در دوران ساسانیان شکل گرفته، در دوران اسلامی با نشیب و فرازهایی پایدار مانده و در عصر صفوی تولد دیگری یافته، و در عصر جدید به صورت «هویت ملی ایرانی» متجلی شده است. پس اگر گفته شود که همین هویت ملی امروزی ایرانی سابقه‌ی مثلاً ۳۰۰۰ ساله یا ۲۵۰۰ ساله یا ۲۰۰۰ ساله دارد سخنی به گراف است. چرا که این تصور از هویت ملی مقوله‌ای کاملاً تاریخی و متعلق به عصر جدید است و به این معنا سابقه‌ی تاریخی در دورانهای دیگر ندارد. اما در مقابل اگر گفته شود که چون مفهوم «هویت ملی ایرانی» در عصر جدید پدید آمده پس مفهوم «هویت ایرانی» نیز امری تازه و تقلیدی از غرب و یا از «شگردهای استعماری» است نیز سخنی نادرست و خلاف واقع است. بنابراین اگر به جای مفهوم هویت ملی که مفهومی پیچیده و پادرواست و هرکس به ظن خود به آن می‌اندیشد از مفهوم «هویت ایرانی» و تحولات تاریخی آن از زمان ساسانیان تا عصر مشروطه و از پیدایش هویت ملی و تحول آن در قرن حاضر سخن بگوئیم مناسب‌تر به نظر می‌آید.



تحول تاریخی هویت ایرانی

مفهوم «هویت ایرانی» در معنای یکپارچه‌ی سیاسی و قومی و دینی و زبانی و زمانی و مکانی آن، که شباهتهایی به مفهوم هویت ملی در عصر جدید دارد، در قرن سوم میلادی از سوی پادشاهان ساسانی وارد تاریخ ایران میشود. استقرار پادشاهی ساسانی و دین زرتشتی، به عنوان آیین رسمی کشور همراه با رسمیت یافتن اسطوره‌های دینی و قومی درباره‌ی آفرینش و تاریخ و جایگاه جغرافیایی ایران پایه‌های اصلی هویت اقوام ایرانی را، که در ایران‌شهر زندگی میکنند، شکل میدهد. این مفهوم یکپارچه‌ی هویت ایرانی با اقوام ساسانیان فروری پاشد. حکومت جهانی اسلام جای

حکومت ایرانی را می‌گیرد و دین جهانی اسلام در طول دو تا سه قرن بجای دین ایرانی زرتشتی می‌نشیند. اما خطرات پراکنده‌ی تاریخی و اسطوره‌های قومی در آگاهی جمعی اقوام ایرانی، که با هویت گروهی عجم در برابر عرب در سرزمینهای اسلامی شناسایی میشوند، برجای میماند و به خصوص با شکوفایی زبان دری و خلق آثار بزرگ ادبی و علمی زنده می‌مانند. تصور اسطوره‌ای از زمان و مکان با اسطوره‌های اسلامی درهم می‌آمیزد. مشفکران ایرانی بزرگترین سهم را در تأسیس فرهنگ و تمدن اسلامی بدست می‌آورند، اسلام نیز در فرهنگ ایرانی اثر می‌گذارد و در مقابل شیوه‌های تفکر اسلامی از فرهنگ برابر ایرانی سیراب می‌شود. تشیع تا بدان حد از فرهنگ ایرانی اثر میپذیرد که برخی از سنیان متعصب از سر طعن شیعیان را «مجوس اهل امت» می‌نامند. با آنکه زبان فارسی و تداوم اسطوره‌های قومی هویت فرهنگی ایران را زنده نگاه میدارد و با آنکه فردوسی به راستی میگوید: «عجم زنده کردم بدین پارسی» و اینکه «چو عیسی من این مردگان را تمام سراسر همه زنده کردم بنام»، اما یک دوران فترت نه‌قرنی در هویت یکپارچه ایرانی پدید می‌آید تا آنکه هویت ایرانی در تمامیت سیاسی و دینی و فرهنگی آن دوباره به سمت پادشاهان صفوی و بیاری مذهب شیعی و با شمشیر قبایل جنگاور ترکمان از نو احیاء

می‌شود. با انقلاب مشروطه و تأسیس نوعی دولت ملی، در معنای امروزی آن، ایرانیت احیاء شده در عصر صفوی به صورت هویت ملی در عصر جدید ظاهر میشود. اما با برآمدن هویت ملی در معنای امروزی آن از یکسو انواع آرمانی ملت‌گرایی و هویت ملی پدید می‌آید که در برابر هم می‌ایستند (همچون ملی‌گرایی لیبرال، ملی‌گرایی فرهنگی و زبانی، ملی‌گرایی شیعی، ملی‌گرایی شاهنشاهی، ملی‌گرایی نژادی و ملی‌گرایی چپ) و از سوی دیگر برخی اقوام ایرانی مانند آذربای، کردها و بلوچها، به آرمان هویت قومی و ملی خویش دل می‌بندند و سودای استقلال در سر می‌پروراندند و سرانجام میان هویت ملی ایرانی و هویت فراگیر اسلامی و میان هر دو با هویت انسان متجدد امروزی درگیریهایی عمیق پدیدار می‌شود. این برخوردها و درگیریهایی سیاسی و فرهنگی بحرانی بزرگ در

در زمان
ساسانیان با
همدستی
موبدان زرتشتی
و خاندان
شاهی مفهوم
سیاسی - دینی
ایران پا میگیرد
و بن‌مایه‌ی
احساس ایرانی
بودن برای
ایرانیان میشود.

هویت ملی و دلهره‌ای زرف در آگاهی جمعی ایرانیان پدید می‌آورد. و اینک روایتی از این رویداد.

هویت ایرانی در عصر ساسانی

پادشاهان ساسانی به یاری مؤبدان زرتشتی از مواد و مصالح مناسب یعنی اقوام همخون ایرانی، که فرهنگ و دین و زبان مشترک دارند و بیش از یک هزاره در سرزمین ایران زندگی میکنند، دولتی واحد با نظام سیاسی و دینی واحد پدید می‌آورند. آنان با هدف یکپارچگی سیاسی ایران و برانگیختن غرور ملی برای دفاع از آن در برابر مهاجمان بیگانه افسانه‌های آفرینش نخستین انسان و نخستین پادشاه و سلسله‌های اساطیری پیشدادی و کیانی و پیدایش ایران را، که ریشه‌های اوستایی داشت و در شرق ایران شایع بود، به سلسله‌های تاریخی اشکانی و ساسانی پیوند می‌زنند و قباله‌ی تاریخی برای دولت ساسانی پدید می‌آورند. این روایت از تاریخ ایران، که در آن سلسله‌های تاریخی ماد و هخامنشی حذف شده و بجای آنان سلسله‌های اسطوره‌ای پیشدادی و کیانی را نشانده‌اند، از راه خدایتامه‌های عهد ساسانی و تاریخ شفاهی آن دوران به دوری اسلامی راه می‌یابد و مبنای خلق حماسه‌ی ملی ایران در شاهنامه‌ی فردوسی می‌شود. این افسانه‌ها که در دو قرن آخر اشکانیان رواج پیدا می‌کنند، در عهد ساسانیان اساس حکومت متمرکز سیاسی و دینی می‌شود. هم در این زمان است که واژه‌ی «ایران» به عنوان یک مفهوم سیاسی به کار برده می‌شود و مفهوم «فرشاهی ایرانی» و «ایران‌شهر» یا قلمرو پادشاهی ایران همراه با القاب مقامات اداری و نظامی شایع می‌شود، همانند

عکس از مانی سعیدی نژاد.

پژوهش‌های علمی، فلسفی و مطالعات فرهنگی
پژوهش‌های علمی و فلسفی و مطالعات فرهنگی



«ایران دبیر بد» یا «ایران آرتشتار». در واقع ابداع لقب «شاهنشاه ایران و انیران» از سوی اردشیر آغاز پیدایش مفهوم ایران به عنوان یک مقوله‌ی همبسته‌ی سیاسی و دینی و فرهنگی و جغرافیایی تازه است. در این زمان است که مفهوم قومی و فرهنگی ایران تشخص سیاسی هم پیدا میکند.^۷

از این زمان هویت ایرانی با پادشاهی ایرج در برابر هویت قومی شرق و غرب بنیاد نهاده می‌شود. سلم، پادشاه غرب مظهر خردمندی و درنگ و بردباری است. تور، پادشاه توران زمین مظهر شتاب و تعصب و دلیری است. ایرج، نخستین پادشاه ایرانزمین مظهر میانه‌روی است یعنی جامع شتاب و درنگ است. هم هوشمند است و هم دلیر. اما عنصر اصلی در شکل‌گیری هویت قومی تنها در نسبت دادن سجایای اخلاقی به خودی و بیگانه نیست، بلکه در دشمنی میان آنها است. دشمنان ایران با آنکه گروهی دلیر و جنگاورند و گروهی خرد ورز و اندیشمند هر دو با نیروهای اهریمنی پیوند دارند و در کنار توطئه‌ی بزرگ و ابدی بر علیه سرزمین اهورائی ایرانند. «ایران» همزمان با «انیران» زاده میشود و از همان روزا هدف توطئه‌ی بیگانگان قرار می‌گیرد. توهم توطئه‌ی بیگانگان بر علیه ایران از همان آغاز پیدایش ایران زمین در ژرفای تفکر ایرانی جا می‌گیرد.

این تصورات اساطیری از زمان و مکان که ریشه در اندیشه‌های اوستائی دارد و بیشتر در سرزمینهای شرقی ایران و در مناطق مرزی با اقوام مهاجم رواج داشته است در دوران ساسانی ساخته و پرداخته میشود و اساس ایرانی بودن و تقویت غرور ملی می‌گردد. برخی دلیل آن را لزوم تشویق مردمان شرق ایران به مقاومت در برابر هجوم قبایل تازه نفس یعنی هپاطله و بعد اقوام ترک میدانند. به هر تقدیر، در این زمان با همدستی موبدان زرتشتی و خاندان شاهی مفهوم سیاسی - دینی ایران پا میگیرد و شناسنامه‌ی تاریخی هم در اسطوره‌های شرق ایران پیدا می‌کند و بن‌مایه‌ی احساس ایرانی بودن برای ایرانیان میشود.

مفهوم «ایران» در دوره‌ی اسلامی

حملة‌ی اعراب به ایران و فروپاشی ساسانیان و برآمدن اسلام پایه‌های همبسته سیاسی و دینی هویت ایرانی را سست میکند و یکپارچگی آنرا برهم می‌زند. حکومت جهانی اسلام جای حکومت ایرانی را میگیرد و دین جهانی اسلام، در طول سه قرن جایگزین دین ایرانی زرتشتی می‌شود. ایرانشهر یا قلمرو پادشاهی ایران نیز فرو می‌ریزد. کشور ایران حدود ۹ قرن، یعنی تا فراز آمدن صفویه، از وحدت سیاسی و قومی محروم میماند. با اینهمه، در این دوران فترت سیاسی و ملی چند چیز برجای میماند. یکی اقوام ایرانی است که به عنوان عجم در برابر عرب و تاجیک در برابر ترک شناسائی می‌شود و هویت خاصی برای ایرانیان معین می‌کند. دیگر سرزمین ایران است که در مفهوم جغرافیائی آن به عنوان میانه‌ی جهان تداوم پیدا میکند، سه دیگر اسطوره‌های آفرینش انسان و پیدایش اقوام ایرانی است که با افسانه‌های اسلامی درهم می‌آمیزد و پایدار میماند و به تداوم هویت

ایرانی مدد می‌رساند، و از همه بالاتر و درخشان‌تر شکوفائی زبان دری است که حامل و نگاهبان فرهنگ بر بار و هویت ایرانی می‌شود.

ابلفار اعراب بدوی بر تمدن بزرگ ساسانی کشتارها و دریدریها و ویرانیهای بزرگ دری دارد. اما تحولاتی که صورت می‌گیرد خالی از فایده نیست. نخست آنکه، جامعه‌ی بسته‌ی ساسانی و نظام طبقاتی متحجر آن را سخت تکان میدهد. دو دیگر اینکه، خط و زبان و اندیشه را از قید و بند طبقه‌ی حاکم و موبدان مرتجع زرتشتی رها میکند، سه دیگر آنکه، ایرانیان را به چالشی عظیم می‌خواند و آنان را در تنگنا می‌گذارد تا استعدادهای نهفته‌ی خود را شکوفا کنند و پروبال دهند و به گفتمانی این نخلدون بزرگترین سهم را در خلق فرهنگ و تمدن بزرگ اسلامی بدست آورند.

انقلاب عباسیان و ایرانی شدن خلافت اسلامی همراه با رشد شهرها و رونق تجارت و توسعه‌ی بازارها سبب برآمدن اهل قلم و صاحبان فکر و اندیشه و برخورد عقاید و آراء و تساهل فکری و شکوفائی علم و هنر و ادب و فلسفه و تاریخنگاری در قرنهای سوم و چهارم و پنجم هجری می‌گردد. یکی از عناصر اصلی این رشد فرهنگی تحول و تکامل زبان دری است که از زبان محاوره فراتر می‌رود و اشاعه‌ی خط جدید نیز به گسترش زبان و سواد مدد می‌رساند. زبان فارسی دری که زبان علمی و ادبی و دیوانی می‌شود با خلق آثار ارزنده‌ی قراوان بدینی زبان مهم‌ترین عنصر هویت ایرانی می‌گردد. در این زمان عناصر ایرانی و غیر ایرانی باهم ترکیب می‌شوند. از جمله آمیختن زبان فارسی با واژگان عربی و آمیختن ایرانیان، به خصوص طایفه‌ی خواری، با اعراب و سپس با ترکان است. اهل قلم که بیشتر ایرانی هستند، حفظ و انتقال میراث فرهنگی را برعهده می‌گیرند و اهل شمشیر که بیشتر از ترکان هستند، حراست میراث سیاسی را. در این زمان اساطیر ایرانی و اسلامی در پاره‌ی زمان و مکان درهم می‌آمیزد. چنانکه طبری می‌گوید:

«و باره‌سپان که گفته‌اند کیومرث همان حضرت آدم بود و هوشنگ پیشداد که جانشین کیومرث پدر بزرگ خویش بود نخست کس بود که پادشاهی هفت اقلیم داشت. بعضی‌ها پنداشته‌اند که این اوشنگ بسو تنی آدم و زاده‌ی حوا است.»

در تصور جغرافیائی نیز این آمیزش پدید می‌آید و مفهوم جغرافیائی ایران تا زادگاه اسلام گسترده می‌شود. چنانکه فردوسی در آغاز پندایش ایرانشهر در عهد پادشاهی فریدون قلمرو پادشاهی ایرج را «هم ایران و هم دشت نیزه و ران»^۸ میدانند.

در دوران صفویه، مفهوم ایران تعین و تشخیص سیاسی و دینی پیدا می‌کند و شالوده‌ی تحول و تکامل هویت ملی در عصر جدید می‌شود.

نه تنها در شاهنامه، بلکه در کتب تاریخ و جغرافیا نام ایران و ایرانی پابرجا میماند و همان تصور جغرافیائی از ایران در میانه‌ی هفت اقلیم مورد تأیید جغرافیای اسلامی نیز قرار می‌گیرد و این روایتها به صور گوناگون تکرار میشود.^۹ آنچه را که نباید از نظر دور داشت رواج مفاهیم اساطیری

ایران در فرهنگ عامه و تداوم بسیاری از اعتقادات و آداب و رسوم عهد ساسانی در این دوران و رواج بسیاری از داستانهای شاهنامه در میان عوام است. کار بزرگ فردوسی آنست که اساطیر و تاریخ و هنر و ادب و مضامین اخلاقی و تفکر اجتماعی و باورهای اقوام ایرانی را در یکجا گرد می آورد و با انسجام کلام و کمال هنرمندی اثری بر مایه و پرتوان می آفریند که به حق «سند هویت اقوام ایرانی» نامیده می شود. اما با اینکه مفهوم ایران و احساس ایرانی بودن پابرجا میماند، مفهوم سیاسی ایران، در معنای سرزمین یکپارچه و حکومت واحد، تنها در دوران صفویه است که دوباره احیای می شود.

هویت ایرانی در عصر صفوی

در دوران صفویه، با استقرار دولت مرکزی، مفهوم ایران، پس از ۹۰۰ سال فترت، تعیین و تشخص سیاسی و دینی پیدا میکند و شالوده‌ی تحول و تکامل هویت ملی در عصر جدید می شود. در اینجا ذکر این نکته ضروری است که در غالب کشورهای اروپائی، کلیساهای محلی سهم بزرگی در ایجاد هویت ملی داشته اند و نقش عمده‌ای در حفظ احساسات ملی به هنگام بحرانهای سیاسی و اجتماعی بازی کرده اند. در ایران نیز دین زرتشتی و تشیع صفوی، که بدست پادشاهان ساسانی و صفوی به صورت دین رسمی دولتی درآمدند، نقش بزرگ تاریخی در حفظ هویت ایرانی و جمع و جور کردن اجزاء پراکنده‌ی کشور و همبسته کردن آنها و ایجاد یکپارچگی سیاسی در ایرانزمین داشته اند. پادشاهان صفوی هم خود را «کلب آستان علی» می نامند و هم عنوان «شاهنشاهی ایران» را زینت هویت خویش می سازند. البته باید توجه داشت که عنوان پادشاهی ایران و تفاخر به شاهان اسطوره‌ای (فریدون و جمشید و کیکاووس) از دوران پادشاهان آق قویونلو (که پایه گذار وحدت ملی ایران بودند و حکومت صفوی در پیاله‌ی طبیعی پادشاهی آنان بود) تکرار شده می شود.

بدینگونه از دوران صفوی نوعی دولت ملی در ایران پدید می آید اما این دولت ملی با دولت ملی در عصر جدید، که احساسگاه آن اروپا بود، هم شابهت دارد و هم تفاوت‌های اساسی. از جمله اینکه این دولت ملی از بالا و با زور بازوی قبایل ترکمان برپا میشود و ملت و جامعه‌ی مدنی در پیدایی آن نقشی ندارد. گذشته از آن ملاک تعیین هویت نوده‌های مردم، اسلام و تشیع و اجتماعات کوچک محلی و طایفه‌ایست. این گونه هویت حتی تا به امروز هم در میان قبایل و روستاهای دورافتاده و به خصوص در میان سالمندان آنان رواج دارد. اما مفهوم ایران و دولت ایران و کشور ایران یا ممالک محروسه‌ی ایران برای دیوانیان و اهل قلم و شمشیر و دانشوران روشن است. اهل قلم از نظر فکری و انتقال موارث فرهنگی و ادبی و راه و رسم کشورداری و اهل شمشیر از نظر سیاسی و نظامی به ایران و تداوم آن خدمت کرده اند. گذشته از آن در ایران به سبب

کتابخانه خفا که بدون چنین تعلیم و نمایی در کار نمیگذرد و در روزهای ماه و ایام عبادت بجهت عمده برزخ و زنده



پروفسور کلاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز ملی جامع علوم انسانی

بسیار است که یکی از کارهای بسیار بود در عصر پیش از ما خود در قزوین سر آمدن شمس المصطفی صاحب الامور است که علم را در قزوین

سنت نقالی و شاهنامه خوانی و رواج داستانهای اساطیری و تداوم آداب و رسوم قدیم ایرانی توده‌های مردم نیز نوعی آگاهی به رگ و ریشه و اصل و نسب اساطیری خویش داشته‌اند که شاید در میان سایر ملل کم نظیر باشد.

مشروطیت و هویت ملی

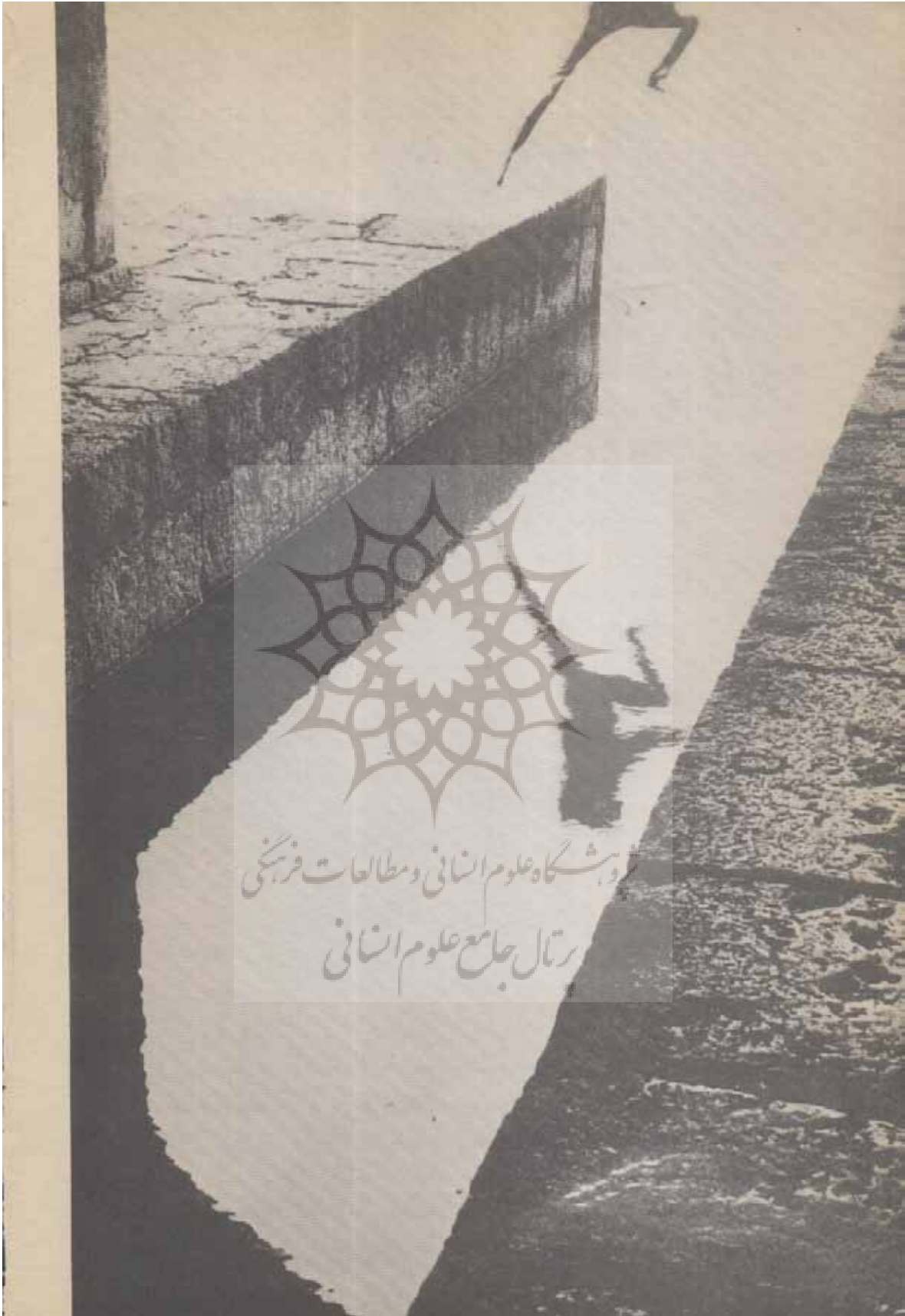
در عصر جدید، که دولتهای ملی ابتدا در اروپا و آنگاه در آمریکا و آسیا و آفریقا سربرآوردند و مفاهیم جدید ملت و دولت و کشور رونق پیدا کرد. در ایران نیز مفهوم تازه‌ی وطن و ملت و ملیت وارد کلام سیاسی روشنفکران عصر روشنگری ایران شد و در انقلاب مشروطه به ثمر رسید. روشنفکران عهد مشروطه در جستجوی مفاهیم تازه‌ی سیاسی به تفسیر همان مفهوم قدیمی «ایران» و

هویت چند هزار ساله‌ی ایرانی دست می‌زنند و می‌کوشند تا تحولی انقلابی در مفهوم ملت و ملیت و هویت ملی پدید آورند. آنان هویت ملی را هویت شهروندان آزاد ایرانی می‌دانند و برآند تا حق حاکمیت ملت را، که دستگاههای حاکم در یک قرن اخیر غصب کرده‌اند، به صاحبان اصلی آن یعنی به جامعه‌ی مدنی بازگردانند.^{۱۰}

از سوی دیگر در دوران پهلوی مفهوم دیگری از هویت ملی به عنوان ایدئولوژی رسمی دستگاه پادشاهی ساخته و پرداخته و تبلیغ می‌شود. در این کلام هویت ملی همان مفهوم کهن «ایران‌شهر» است که حافظ و نگاهبان آن نظام شاهنشاهی است. در واقع همان ایده‌ی باستانی «قلمرو پادشاهی ایران» و مفهوم «فرآیند پادشاه ایران» در دوره‌ی ساسانی است که محور هویت جمعی می‌شود. در این نظریه ملت به عنوان شهروند آزاد مفهومی ندارد. ملت گله‌ای تصور می‌شود که پادشاه چوپان آنست و هویت ملی با نظام پادشاهی تعیین پیدا می‌کند. از سوی دیگر گروهی از هواداران این تصور از هویت ملی چنان راه افراط پیش میگیرند که از نژاد پاک آریایی سخن میگویند و هویت ایرانی را با نژاد مشخص می‌سازند. حال آنکه اقوام ایرانی در چند هزاره با نژادهای گوناگون در هم آمیخته‌اند و سخن گفتن از نژاد آریایی سخنی به گزاف است. در اینجا توجه به دو نکته اساسی ضرورت دارد. یکی اینکه در دوران پهلوی نه تنها گونه‌ای دولت ملی در ایران ساخته و پرداخته شده است بلکه بر اثر گسترش سواد و مخابرات و ارتباطات و رشد شهرنشینی و تحرک جغرافیایی

جمعیت و پیدایش قشر وسیع روشنفکران و طبقه‌ی متوسط، آگاهی ملی و احساس تعلق به یک واحد بزرگ ملی تا حد زیاد توسعه یافته است. اما غالب روشنفکران که در این دوران پیدا شده و رشد کرده‌اند نه تنها تعلق عاطفی به مفهوم پادشاهی هویت ملی پیدا نکرده‌اند بلکه به مفاهیمی محبت داشته‌اند که در برابر آن پدید آمده‌اند. یکی از شایع‌ترین این باورها همان اعتقاد به هویت ملی شهروندان آزاد است که بدان اشاره کردیم و دیگری اعتقاد به هویت خلقها و مردم ایران است که سازمانهای چپ ایرانی آنرا تبلیغ میکنند. پس طبیعی است که هواداران حق حاکمیت مردم بر

به نظر میرسد که
هواداران همه‌ی
این‌گرایشها،
خود را ایرانی
میدانند و با این
نام خود را
شناسایی
می‌کنند و به
هویت ایرانی
خود مباحثات
می‌کنند و به
فرهنگ ایرانی و
زبان فارسی
مهر می‌ورزند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی

سلطنت طلبان خرده گیرند که چرا هویت ملی ما را با تداوم تاریخی نظام شاهنشاهی معین می کند تا داستان «چویان و گله» را ابدی سازد. با آنکه این انتقادات بجاست، اما دو نکته را نباید از نظر دور داشت. یکی اینکه این ایراد به نظام پادشاهی از عصر پهلوی مصداق دارد و نباید آنرا عطف به ماسبق کرد و تمام تاریخ ایران را با شناسنامه‌ی «ستمشاهی» تصویر کرد. تاسیس مشروطیت و میثاق قانون اساسی پادشاهان پهلوی را ملزم می‌کرد تا تحول ملت از «گله‌های نیازمند به چویان» (رعیت - تبعه) به جامعه‌ی مدنی را بپذیرند و آنرا تسهیل کنند و با شکل‌گیری و تکامل آن نستیزند. از تضادهای عمده‌ی عصر پهلوی آن بود که از یکسو رشد شهرنشینی و گسترش آموزش و پرورش و رسانه‌های همگانی و اشاعه‌ی افکار نو، فشار زاینده‌ای برای احراز منزلت شهروندی در میان قشرهای نوپای جامعه پدید آورده بود و از سوی دیگر پاسخ پادشاهان پهلوی به خواست‌های آنان همان پاسخ پادشاهان پیشین به گله‌های رعیت بود.

**دیدگاه، دیگری
که بعد از
انقلاب تبلور
یافته، هویت
ملی را در
هویت امت
اسلامی ایران
می بیند.**

سومین دیدگاه از هویت ملی به گروه‌های چپ تعلق دارد که به جای «ملت ایران» از مفهوم «خلفه‌های ایران» استفاده می‌کند و ایران را کشوری کثیرالمله می‌داند و مسئله‌ی «ملیتها» را پیش می‌کشند و برخورد مختاری خلفه‌ها پامی فشارند. چنانکه در جریان انقلاب بی‌درنگ در ترکمن مسحرا علم استقلال خلق ترکمن را برافراشتند و آنگاه بیشتر سازمانهای چپ دفتتری با پایگاهی در کردستان برپا کردند و در صحنه‌ی جنگ‌های کردستان فعالیت شرکت جستند و برخی از این گروه‌ها تا به امروز در منطقه حضور دارند.

چهارمین گونه‌ی تبلور هویت ایرانی تلفیقی هویت ملی با هویت دینی است. دکتر علی شریعتی و مهندس مهدی بازرگان و تا جدی آیت الله مرتضی مطهری پیام‌آوران هویت ایرانی - اسلامی هستند. علی شریعتی ملت و ملیت را براساس فرهنگ مشترک ملی تعریف می‌کند و از اینرو آنرا در رابطه‌ی تنگاتنگی با دین و آئین می‌بیند.^{۱۱}

«در طی ۱۴ قرن همراهی تاریخ ایران و اسلام، فرهنگی غنی و گسترده پدید آمده است که در آن، هیچیک را نمیتوان از دیگری باز شناخت. فرهنگ ایرانی بدون اسلام جستن، به همان اندازه محال است و غیرقابل تصور، که فرهنگ اسلامی را بدون ایران دیدن.»
شریعتی هویت ایرانی را بر این دو پایه استوار می‌بیند و رهایش از «باخود بیگانگی ملی و فرهنگی» را در پناه جستن به ملت ایران و تشیع ایرانی می‌یابد.

مهندس بازرگان نیز همین فکر را دنبال می‌کند و در مقاله‌ی «نهضت ضد ایران می‌گوید: ۱۲»
«ملی‌گرایی و حتی ملی بودن و ملیت در ردیف ضدانقلاب و ضد اسلام درآمده... چنین تبلیغ شده که علاقمندی به ایران و دفاع از حقوق و حیثیت ملت ایران و از استقلال و اعتلای مملکت که همان

ملی بودن است مخالفت با خدابریستی دارد و منافی با جنبه جهانی عام اسلام است... دفاع از خاک و وطن و از هموطنان نه تنها گناه نیست بلکه بخاطر آن جهاد واجب شده است... پس نباید ملت پروری و ایران دوستی را از مسلمانی جدا کنیم و اسلام را ضد ایران دانسته خود ویرانگری نماییم. انکار ملیت و تکفیر ایران دوستی جزء دیگری از نهضت ضد ایران و برنامه‌ی خود ویرانگری و ضدانقلاب است. این دیدگاه از هویت ملی در اصل با دیدگاه نخست از هویت ملی (دیدگاه آزادیخواه ملی) خویشی دارد. چرا که هم شریعتی و هم بازرگان هوادار رشد جامعه‌ی مدنی و حق حاکمیت مردم هستند.^{۱۳}

پنجمین دیدگاه، که بعد از انقلاب تبلور یافته، هویت ملی را در هویت امت اسلامی ایران می‌بیند. در این دیدگاه همه‌ی انواع عمده‌ی حکومت‌های انسانی فاقد مشروعیت و عاجز از حل و عقد مسائل انسانی است. از حکومت الیگارش‌ی و سلطنتی و حکومت استبدادی گرفته تا مردم‌سالاری. در برابر حکومت‌های انسانی، حکومت الهی جا دارد که در آن ملت و هویت ملی معنایی ندارد و ملت به عنوان امت در نظر می‌آید که کارگزاران آن مجتهدان و فقها هستند. این امت دارای حق حاکمیت نیست بلکه نیازمند راهنمایی و رهبری و ولایت است. در اینجا است که تفاوت میان حق الناس در معنای امروزی آن و حق الله ظاهر می‌شود. این دیدگاه از هویت ملی با هر چهار دیدگاه پیشین متفاوت است. در عین حال بحث‌های جدی پیرامون چگونگی عملی ساختن این دیدگاه در چارچوب دولت ملی جریان دارد.

درگیری بنیانی دیگر چگونگی همسازی هویت ایرانی با هویت انسان امروزی است. هواداران هر یک از انواع هویت ملی به گونه‌ای با این مشکل درگیر می‌شوند. هواداران چهار گروه اول بدون آنکه با تاسازگاری شالوده‌ای میان آن دو بیندیشند هر کدام به نوعی تلفیق میان آنها دل می‌بندند و هواداران عتبه‌های اسلامی نیز به دو گروه تقسیم می‌شوند، گروه اول سعی در تلفیق هویت دینی با هویت انسان امروزی دارند و گروه دوم، همزیستی این دو را ناممکن و نامطلوب می‌دانند.

بدینگونه ما با انواع گوناگون و متضاد از مفهوم ملیت و هویت ملی و قومی روبرو هستیم که از تنوع گروه‌های سیاسی و اجتماعی گوناگون تبلیغ می‌شود و این درحالی است که در آستانه‌ی قرن بیستم ایران با بحران بزرگ تجزیه روبروست. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا هیچ وجه مشترکی میان این گرایش‌های متضاد از مفهوم ملت و هویت ایرانی وجود دارد؟ و اگر پاسخ به این سؤال مثبت است آیا برخورد عقاید و آراء میتواند به روشن کردن مواضع هر یک و وجوه اختلاف و موارد اتفاق میان دیدگاه‌ها گوناگون مدد کند؟ و اگر اینکار صورت پذیرد آیا امکان حداقلی از تفاهم بر سر مسائل مشترک وجود دارد؟

باید وجوه اشتراک این دیدگاهها را بازشناخت و بر ابعاد مشترک پای فشرد و بر سر آنها و از دشمنی چشم پوشید و با تساهل و مدارای فرهنگی و سیاسی به گفتگو نشست و از برخورد عقاید سود جست.

آنچه در بادی امر به نظر میرسد آنست که هواداران همه‌ی این گرایشها، به تفاریق، خود را ایرانی میدانند و با این نام خود را شناسایی می‌کنند و به هویت ایرانی خود مباحثات می‌کنند و به فرهنگ ایرانی و زبان فارسی مهر می‌ورزند. گرچه هر کدام بر گوشه‌ای و جنبه‌ای از هویت ایرانی بیشتر پای می‌نشانند ولی وجوه اشتراک این دیدگاهها را نباید دست کم گرفت، باید آنها را بازشناخت و بر آن ابعاد مشترک پای فشرد و بر سر آنها و هنگام مطرح شدن آنها از دشمنی چشم پوشید و با سعه‌ی صدر و تساهل و مدارای فرهنگی و سیاسی به بحث و گفتگو نشست و از برخورد عقاید و آراء سود جست.

توضیحات و مآخذ.

۱. نگاه کنید به آراء ۴۳ تن از روشنفکران ایرانی مقیم اروپا و امریکا درباره‌ی هویت ایرانی، زیر عنوان «کیستیم و از کجائیم؟» در مجله‌ی مهاجر، چاپ دانمارک، سال ۸ شماره ۷۱-۷۲، فروردین ۱۳۷۱، صص ۱۷-۳۵. نیز نگاه کنید به ۵ مقاله درباره‌ی «زبان و هویت ملی» از نجف دریابندری، نادر نادریور، محمدعلی سینالو، احمد کریمی حکاک و داریوش آشوری در کتاب نیجا، لوس آنجلس، شماره ۳، پائیز ۱۳۶۹، صص ۳-۷۲. نیز نگاه کنید به جلال خالقی مطلق و جلال مثنی، «ایران در گذشت روزگاران» در مجله‌ی ایران شناسی، سال ۴، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۱، صص ۲۳۲-۲۶۸. نیز نگاه کنید به گزارشی از عملهای روشنفکران ایران به سخنرانی احمد شاملو درباره‌ی فردوسی در مقاله‌ی جنگیز پهلوان، «کالبدشکافی یک بزرگداشت»، در ایران نامه، سال ۱۰، شماره ۲، سال ۱۳۷۱، صص ۲۳۳-۲۹۷.

۲. براساس نظریه‌ای شتاب زده و کم مایه هویت ایرانی شامل یک بحث آکادمیک قرن هجدهم اروپاست که برخی از مستشرقین که در خدمت استعمار بودند در دو سه قرن پیش مطرح کردند. نگاه کنید به پانیوس صفحات ۲۳۳-۲۳۶، مجله‌ی ایرانشناسی، سال ۴، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۱.

۳. برای بحث جهانی درباره‌ی پیدایش و تحول هویت قومی در تاریخ ملل مسیحی و کشورهای اسلامی که اشاره‌هایی نیز به هویت ایرانی دارد، نگاه کنید به:

3. J. Armstrong, *Nations before Nationalism*, Chapel Hill, 1982.

۴. نگاه کنید به مجموعه‌ی مقالات زیر که حاوی نظریات و پژوهش‌ها و آراء تنی چند از محققان اروپایی و آمریکایی در زمینه‌ی هویت ملی است و کتابشناسی سودمند نیز بدست میدهد:

4. P. Boener, ed, *Concepts of National Identity: An Interdisciplinary Dialogue*, Baden - Baden, 1986.

۵. نگاه کنید به کتاب بسیار سودمند:

5. L. Snyder, *Encyclopedia of Nationalism*, New York, 1991.

این دانشنامه مباحث و عناوین گوناگون درباره‌ی ملت و ملیت و ملیت گرایی، و انواع جنبشهای ملی و شخصیتهای ملی و صاحب نظران مبحث ملیت را معرفی کرده و برای آشنایی باین گونه مباحث بسیار سودمند است. در تدوین بخش اول این مقاله از عناوین مختلف این دانشنامه درباره‌ی ملت و ملیت و کاراکتر ملی، و

ناسیونالیسم ایلی استفاده شده است.

۶. برای بحث جالبی درباره‌ی رابطه‌ی هویت قومی با هویت ملی نگاه کنید:

6. P. Brass, *Ethnicity and Nationalism: Theory and Comparison*, London, 1991.

۷. نگاه کنید به کتاب بالرش جرالندو تولی درباره‌ی ایده‌ی ایران:

7. G. Gnoli, *The Idea of Iran: An Essay on its Origin*, Roma, 1989.

نیز نگاه کنید به مقاله‌ی احسان یارشاطر، «چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکری نیست؟» در ایران نامه، سال ۳، شماره ۲، زمستان ۱۳۶۳، صص ۱۹۱-۲۱۳.

نیز نگاه کنید به مقاله‌ی و. یارتلد، «درباره‌ی تاریخ حماسه‌ی ملی ایران»، ترجمه‌ی کیکاوس جهانداری، در هفتاد مقاله‌ی فرهنگ‌شناسی به دکتر غلامحسین صدیقی، گردآورنده‌ی یحیی مهدوی و ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۹، صص ۲۳-۶۰.

۸. شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، با مقدمه‌ی احسان یارشاطر، دفتر یکم، نیویورک ۱۳۶۶، صص ۱۰۷.

۹. نگاه کنید به حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۶۶، صص ۲۰-۱۹ که شرحی درباره‌ی نظریه‌های ایرانی و یونانی و هندی و عربی درباره‌ی وضع جغرافیای ایران دارد. و نیز نگاه کنید به مقاله‌ی:

G. Gnoli, *The Idea of Iran: An Essay on its Origin*, Roma, 1989.

همچنین نگاه کنید به: گردیزی، زین الاخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، صص ۲۵۵.

برای برخی از شواهد نگاه کنید به جلال متینی، «ایران در دوران اسلامیش» در مجله‌ی ایران شناسی، سال ۴، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۱، صص ۲۴۳-۲۶۸.

۱۰. از جمله نگاه کنید به پاسخ علی اصغر حاج سلجوقی به سؤال مجله‌ی مهاجر، سال ۸، شماره‌ی ۷۱-۷۲، فروردین ۱۳۷۱، صص ۲۱-۲۲.

نیز نگاه کنید به امیر پیشداد و مجتهد علی همایون گلپایگان، ملی کیست و نهضت ملی چیست؟ دیماه ۱۳۵۹ و نهضت ملی ایران و دشمنان آن، خرداد ۱۳۶۰.

۱۱. نگاه کنید به علی شریعتی، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، تهران، زمستان ۱۳۶۱، صص ۱۴۶.

۱۲. مهندس مهدی بازرگان، نهضت ضد ایران، در کیهان ۲۳ شهریور ۱۳۵۹، به نقل از دکتر محمود افشار، وحدت ملی و تمامیت ارضی، مجله‌ی آینده، سال ۶، شماره‌ی ۹-۱۲، آذر- اسفند ۱۳۵۹، صص مکرر ۶۵۵.

۱۳. مرتضی مطهری، خدمات متقابل ایران و اسلام، قم، صبرا، ۱۳۵۷.